

# گونه گون

ماهنامه

فرهنگی، سیاسی و اجتماعی

سال سوم - شماره ۳۰ - آوریل ۲۰۰۹ - فروردین ۱۳۸۸

Gouné Goun

بی‌اعتنائی به فلک

در این شماره می‌خوانید:

\* در آستانه یک انقلاب سوسیالیستی...

\* داروی محرک ژ ۲۰۰...

\* نامه سرگشاده تعدادی از خانواده‌های

اعدام شدگان دهه شصت

\* قصه بابا بزرگ

\* قربانی استبداد...

\* نامه سعیدی سیرجانی به آقای خامنه‌ای...

\* گردش معکوس عقربه زمان!

\* اخراج ۳۰۰ کارگر شرکت 01

\* فراخوان کمک مالی به کارگران نساجی خامنه

\* بیانیه اعتراضی نشریات دانشجویی سراسر کشور

\* به یاد پوران بازرگان

بیچاره نیستم من و در فکر چاره‌ام

بیچاره آن کسی‌ست که در فکر چاره نیست

من طفل انقلابم و جز در دهان من

پستان خون دایه این گاهواره نیست

ای گول شیخ خورده! قضا و قدر مطیع

بر طاق و جفت و خوب و بد استخاره نیست

احوال من نموده، دل سنگ خاره آب

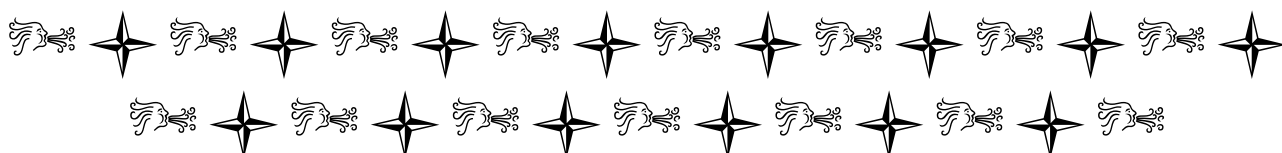
آخر دل تو سنگتر از سنگ خاره نیست؟

من عاشقم، گواه من این قلب چاک چاک

در دست من، جز این سند پاره پاره نیست

میرزاده عشقی

گونه گون اول ماه مه را گرامی می‌دارد



نویسندگان مسئول مقالات خود هستند

مواد خام و انرژی... بورژوازی با معضل اضافه تولید در اوضاع و احوال جاری روبروست. ساده لوحان امروز، واکوردگان فرادیند. شواهدی هست مبنی بر اینکه گشایش زوری بازار، رقابت امپریالیستی بر سر کنترل انحصاری تولید و بازرگانی جهان در دستور کار جنابان قرار دارد. چندی پیش، شرکت سهامی «وال استریت» ورشکست شد. بانکهای ریز و درشت - بیشتر آمریکائی و اروپائی - یکی پس از دیگری از پا درآمدند. اقتصاد اعتباری متداول قربانی نوعی معاملات فرضی در بازار بورس گشته و مکانیسم «تولید برای فروش» را بکلی مختل کرد. کساد بازار، کاهش نرخ رشد و رکود اقتصادی و... که بر کسی پوشیده نیست. تا بحال بسیاری از شرکتهای صاحب نام، کمپانیهای غول پیکر، بنگاههای مالی و صنعتی و مستغلاتی... یا ورشکست شده و یا در حال ورشکستگی و تعطیل قرار دارند. طبق معمول بزرگان می بلعند و خردان بلعیده می شوند. جنرال موتور و فورد و کرایسلر و... در آمریکا. زیمنس و فولکس واگن و مرسدس بنز و B.M.V و... در آلمان. پژو و سیتروئن و رنو و... در فرانسه. رور و MG و... در انگلستان. فراری و فیات و... در ایتالیا. ولوو در سوئد. سات در اسپانیا و... بدون مشتری برای امروز و بدون سفارش برای فردا، همه پا در هوا انتظار میکشند. برای جبران مافات، بورژوازی مثل همیشه، بیاری دولتهای خادم، بیای یک تعرض همه جانبه بر علیه نیروی کار رفت. ظرفیت تولید را کاسته و یا در مواردی واحدهای تولیدی و بازرگانی «غیر» سودآور را بکلی تعطیل کرد. بهانه تراشید و حاصل چند نسل مبارزه، دستاوردهای تاریخی کارگران را باطل کرد. زمان مطلق اشتغال را افزایش داد. کاهش مستمر دستمزد کارگران، تنزل ارزش کار، تقلیل قدرت خرید مردم + غارت بیش از ۲۷۰۰ میلیارد دلار از پس انداز مردم در همین یکی دو ماه اخیر.

تمرکز عمودی «ثروت» و توسعه عرضی «فقر» در چارچوب رژیم اقتصادی متداول حکایت از آن دارد که امپراتوری سرمایه با خود در تناقضی آشکار قرار گرفته است. چطور؟ در دنیای سرمایه داری، بد یا خوب! هستی کارگر در گرو فروش نیروی کارش به این یا آن سرمایه دار قرار دارد. در مقابل، سرمایه دار هم فقط با خرید «نیروی کار» کارگر است که می تواند هستی خود را بمتابه «سرمایه دار» تضمین کند. دنیای سرمایه داری، بدون امکان قبلی برای مبادله «کار و سرمایه» بی

## یادداشت ماهانه: در آستانه یک انقلاب سوسیالیستی بمناسبت اول ماه مه، روز جهانی تسویه حساب پرولتاریا با بورژوازی

برآمد مبارزه طبقاتی در کشورهای پیشرفته و پس مانده سرمایه داری قابل انکار نیست. هشدار! بحران جاری، در عرصه اقتصادی و اجتماعی، بالا گرفته و با دستکاری آشکار میراث خواران استعمار کهن بسمت تباهی نیروی کار، بسمت انحطاط زیست جمعی انسانها گرایش دارد. هر چند که مبارزه طبقاتی خود جوش، ریشه در مناسبات تولیدی متداول در جامعه امروز دارد، به تقابل «کار و سرمایه» در اوضاع و احوال جاری بازمیگردد. در یک کلام، خصلت اجتماعی تولید دیگر با شکل خصوصی مالکیت سازگار نیست و عملاً بازآفرینی زیست جمعی انسانها را اجازه نمی دهد. تمام مساله هم اینجاست. مگر نمی گویند که فلان میلیارد در باندازه یکسوم جمعیت کشورش درآمد دارد؟ یا اینکه سود خالص ۳ میلیارد در سال معادل کل بودجه ملی ۴۸ کشور دنیاست و... چقدر نفرت انگیز. خود فریبی همان مردم فریبی است. بگور پدر هرچه میلیارد در و مالک و ارباب و سرمایه دار. بنظر من، تحمل سلطه این جنابان، تائید آشکار و پنهان مناسبات جاری شرم دارد. پای تمدن بشری در میان است. جامعه نیازمند یک تحول ساختاری است. نگاه پلیسی خرده پای آلوده و پرنخوت به انقلاب سوسیالیستی اکتبر و دوام سی ساله دیکتاتوری پرولتاریا در شوروی بجای خود. ولی هیچ راه میان بری وجود ندارد. باید مناسبات ضد انسانی سرمایه داری را از میان برد. باید سیاست فقیر سازی کارگران، سیاست تحقیر خلقها و ملتها را به دیوار کوبید. باید مقاومت بورژوازی مدرن و مکتبی را درهم شکست. باید به مردم «حقیر» توسل جست، با کارگران و بینوایان درآمیخت، با مبارزه مستمر نیروی کار بر علیه بورژوازی همراه شد و آگاهانه و سازمان یافته در مسیر یک انقلاب سوسیالیستی گام برداشت.

**سرمایه داری** مانع اصلی ترقی و پیشرفت جامعه، دشمن زیست جمعی انسان. اخیراً انحصار، که از مدتها پیش با تنزل نرخ سود در سرزمین پایگاه دست بگریبان بود، گویا بدلیل غفلت مدیران «نا» وارد! گرفتار نوعی بحران «مالی» گردید. سرمایه داری و نوع غربی آن بطریق اولی، بشدت با محدودیت بازار فروش، با کاهش

در تولید، در ترکیب ارگانیک سرمایه اثر میگذارد. با افزایش و کاهش حجم سرمایه ثابت و متغیر، نرخ سود سرمایه نوسان پیدا میکند. این مساله را باید در دنیای واقعی سرمایه داری دنبال کرد، جایی که سرمایه و در هر دور اقتصادی بگونه ای گردش میکند که نفع سرمایه ایجاد میکند. در دوران امپریالیسم، تا بحال که جنگ جهانی برای خروج از بحران نقش تعیین کننده ای داشته است. جا دارد که با توجه به تجربه دو جنگ امپریالیستی اول و دوم جهانی بازیهای بورژوازی در بحران جاری را زیر نظر بگیریم، در تدارک انقلاب سوسیالیستی باشیم. سخن برسر یک نمونه موفق تاریخی است. جامعه امروز حق دارد و میتواند که بر اساس نیازهای مصرفی و انسانی خود تولید کند. برای خوراک و پوشاک بیشتر و بهتر. برای مسکن بیشتر و بهتر. برای آموزش بیشتر و بهتر. شیرخوارگاه و مدرسه و دانشگاه و ورزشگاههای بیشتر و بهتر...

رضا خسروی

\*\*\*\*\*

## داروی محرک G20

### برای سرزنده کردن سیستم بیمار سرمایه داری

سیستم بیمار سرمایه داری در حال حاضر در بخش اضطراری بستری است. متولیان این سیستم با پولهای هنگفتی که از غارت نیروی کار زحمتکش، یا از چپاول منابع اولیه کشورهای فقیر و عینی تر از همه از دزدی و کلاهبرداری در بازار بورس با افزایش قلابی قیمت کالاها یا کاهش آنها بدست می آورند، با کیفهای پر پول میلیارد دلاری سراسیمه بر بالین این بیمار در یک بیمارستان شیک لندن در دوم آوریل سال جاری جمع شده بودند. بیمار مورد نظر در حالت اغماء و بیهوشی است اما نزدیکان آن از اعتراف بدان ابا دارند زیرا اعتماد مردم را از دست خواهند داد. مسئولین و متخصصین بیمارستان لندن جواب مساعدی برای بهبود حال بیمار ندارند. زیرا از هم اکنون برای ماه سپتامبر آینده در تدارک پیدا کردن جایی برای بستری کردن دوباره آن در نیویورک هستند. به یقین در نیویورک نیز این بیمار شفا نخواهد یافت. این بیمار مردنی است و مرگش حتمی است. لیکن به خودی خود و رضای خاطر جان نمی سپارد. بلکه جانش را باید نیروی کار با قاطعیت بگیرد و دنیایی را از چپاول و غارت و دروغ و بیماری و جهل برهاند. این پیشگویی من نیست بلکه دکتری

معنی، اصلا قابل تصور نیست. حال شواهدی هست مبنی بر اینکه سرمایه داری دیگر نمی تواند مبادله «کار و سرمایه» برای ایجاد اضافه ارزش را تضمین کند. بقول مارکس، سرمایه داری در تکامل خود بجائی میرسد - حتی کارگر قبول میکند تا بخاطر دوام هستی خود بعنوان کارگر بخشی از نیروی کارش را بطور مجانی در اختیارش بگذارد - ولی نمی تواند اشتغال ایجاد کند، قادر به جذب نیروی کار نیست. میگویند که جمعیت بیکاران تا پایان سال جاری میلادی به دویست میلیون خواهد رسید. تردید ندارم که بورژوازی، حتی با گشایش دوباره بازار هم نمی تواند برای این نیروی عظیم کار اشتغال ایجاد کند. در همین یکی دو سال اخیر، بارها پیش آمد که بخشی از کارگران فرانسوی، برای پرهیز از بیکاری، با کاهش دستمزد و افزایش ساعات کار روزانه «موافقت» کردند. معذالک، بورژوازی براه خود رفت و عاقبت کار را تعطیل کرد. موارد مشابهی در آلمان و انگلیس و بلژیک و ایتالیا و اسپانیا و... نیز مشاهده شده است. کار مجانی که شاخ و دم ندارد.

**افسانه جفنگ دمکراسی «ناب» افلاطونی پیشکش هواداران.** بزعم حضرات، گویا استثمار نیروی کار با افزایش سرمایه ثابت، با استعمال ماشین آلات پیشرفته در تولید... از میان میرود! نکند که بازآفرینی سرمایه در هوا، بدون پیوند با نیروی زنده کار، بدون ایجاد اضافه ارزش در فرآیند تولید، انجام میگیرد؟ پس دلیلی ندارد که بورژوازی را سرزنش کرد. حال آنکه هنوز زیست جمعی انسانها گرفتار مالکیت خصوصی بر وسائل تولید، اسیر نوعی تقسیم کار امپریالیستی و شیوه سرمایه داری تولید است. دلالی، منفعت طلبی و اقتصاد بازار پا بر جاست. هنوز سرمایه - کار کار مرده و متراکم - بر کار زنده و متفکر غلبه دارد. نیروی کار کالاست، نه بمنظور رفع نیازهای فردی و جمعی، که برای ایجاد اضافه ارزش، بخاطر خلق ارزش مبادله برای سرمایه دار... خرید و فروش می شود. هنوز اقلیتی ممتاز، مشتی میلیارد انگل است که در باره مسائل کلیدی جامعه، در باره چگونگی زیست جمعی انسانها حرف آخر را میزنند. سلاطین بورس و مستغلات و تسلیحات... بیاری اهرم قدرت سیاسی، بزعم سفارشیهها دولت «غیر» ایدئولوژیک! سرنوشت اکثریت مردم جهان را در منقار دارد. هرم سرمایه داری بصورت دولتها و کشورهای پیشرفته و پس مانده وجود دارد. تا کور شود هرآنکه نتواند دید. بدیهی است که رشد فنی تولید، یعنی استعمال ماشین آلات

کشور خارجی از آنها در مورد اسرار بانکی اطلاعاتی خواستند به آنها جواب مساعد بدهند.

ژ ۲۰ وانمود می کند که کنترلی روی سرمایه های سوداگران اعمال نموده و در این بخش مالی نظم را برقرار سازد. صنعتی که اغلب بازیگران آن در مراکز خارجی از دسترسی و کنترل بوده و حتی از نفوذ و سلطه بازار و از همه مراقبت ها برخوردار می باشند، شرکت کنندگان در نشست اینطور ارزیابی می کنند که این امر برای ثبات مالی دنیا یک تهدید است.

در واقع، این سرمایه های سوداگرانی است که روی بالا یا پائین رفتن قیمت ها در بازار سوداگری می کنند. یعنی در تغییرات ارزش سهام، تیر بدکاری یا مواد اولیه در بالا رفتن یا کاهش ارزش سهامها (بویژه برای داروی محرک دادن به سود خودشان) آن را تشدید می کنند.

سوداگران مالی وام های سنگین می گیرند. دو برابر، سه برابر، گاهی ده یا بیست برابر مبلغ سرمایه ای که سرمایه گذاری نموده اند. این کثرت قرض ریسک منظمی را بدنبال خود دارد. بطور واضح تر می توان گفت که همه سیستم مالی را به مخاطره می اندازد. چون زمانی که یک سرمایه سوداگر می افتد، طلبکارها که اغلب بانکها هستند در خطرند. در ۱۹۹۸، ورشکستگی سرمایه های LTCM در ایالات متحده باعث ورشکستگی زنجیره ای صاحبان مالی شده بطوری که رزرو فدرال را مجبور به تنظیم و هماهنگی برای نجاتش نمود.

بنابراین حمله به سرمایه های سوداگر در اولویت قرار می گیرد. از سالها پیش مجمع ثبات مالی FSF بدون آنکه کسی اعلام خطرش را گوش کند ضرورت تنظیم این کارگزاران و بازیگران که در یک «سوراخ سیاه» مالی سکنی گزیده اند، اعلام کرده است. در جلسات ژ ۸ در ماه مه ۲۰۰۷ در آلمان، دولت آلمان خواهان بررسی وضعیت سرمایه های سوداگر می شود اما به دلیل تردید بریتانیای کبیر و ایالات متحده از دستور جلسه حذف می شود. در واقع، صنایع مالی سوداگر که اکثریتشان انگلیسی هستند در آن موقع تقریباً ۲۰۰۰ میلیارد دلار در اختیار داشتند و مدح و ثنای نقش خود را به عنوان فراهم کنندگان نقدینگی برای بازار جهانی می کردند.

انسان اندیشمند تا کی باید به دروغ و کلاهبرداری این شیادان گوش سپارد؟

حمید باقری

حاذق بنام کارل مارکس در قرن نوزدهم آنرا بوضوح بیان کرده است. بیمار نامبرده این خاصیت را دارد که انگل های جورواجوری را در دامن خود پرورش می دهد که شیر و حاصل کار میلیون ها انسان را در سراسر دنیا ممکن.

انگلهایی چون برلوسکونی، بیل گیت، داتسو، سور، لاگارد، راکفلرها، بولوره، کندیها، بوشها، مادوف و هزاران کرم ریز و درشت دیگر.

با وجود این انگلها که همواره خود را باز تولید می کنند، این بیمار جان نکننده بالعکس لانه مناسبی برای آنان بوجود آورده است.

نگهبانان و وارثان این بیمار می خواهند با هزاران دوز و کلک رمقی بر جان این بیمار بدمند. برایش انواع داروهای قوی و محرک چون ژ ۲۰، ژ ۷ و ژ ۸ تجویز می کنند. این داروها هیچکدام اثر قطعی نداشته و مرگ قطعی او را در دستور روز قرار داده است. چون بیماریش دوره ایست.

در نشست ژ ۲۰ قرص های تقویتی اف.ام.ای را از ۲۵۰ میلیارد دلار به ۷۵۰ میلیارد دلار افزایش داده اند تا سرمایه داری جانی تازه بگیرد. این نهاد مالی بین المللی پس از پایان جنگ دوم جهانی با رهنمودهایی که همراه با وام هایش می دهد کشاورزی و صنایع کشورهای بیشماری را در آفریقا، آسیا و آمریکای لاتین از بین برده و میلیون ها دهقان و کارگر را خانه خراب کرده و میلیون ها نفر دیگر را از گرسنگی کشته است. بعلاوه صدها میلیارد دلار برای مؤسسات مالی بین المللی دیگر در نظر گرفته اند تا بانک های دنیا را نجات دهند. همچنین برای ایجاد یک دفتر مراقبت از سیستم مالی بین المللی قول و قرار لازم را گذاشته اند.

قبل از نشست ژ ۲۰ همه شرکت کنندگان متقاعد شده بودند که بدون پایان یافتن بهشت های مالیاتی بازسازی سیستم سرمایه داری مقدور نیست. این مناطق باصلاح خاکستری از آن جهت مطلوب کشورهای بزرگ سرمایه داری شده است که دهها میلیارد از درآمدهای مالیاتی محبوس شده در آنجا بتواند برای راه اندازی مجدد سیستم بکار آید.

سوئیس، لوگزامبورگ، لیختن اشتاین، اتریش، آندور، جرسی، جزیره من و حتی موناکو که بر مقاومتشان ادامه می دهند در برابر درخواست کشورهای بزرگ اقتصادی تسلیم شده و حاضر به پرده داری از قسمتی از اسرار بانکی خود شده اند، تا اگر مقامات مالی یا قضایی یک

## نامه سرگشاده تعدادی از خانواده‌های اعدام شدگان دهه شصت، ایران امروز

این نامه‌یی سرگشاده است برای کسانی که هنوز به انسان و حقوق انسانی افراد حرمت می‌گذارند و حق حیات را بالاترین حق موجودات زنده اعم از انسان و حیوان و نبات می‌دانند. اگر انسان هنوز خود را مختار می‌داند که برای منافع شخصی و نوعی‌اش دیگر حیوانات را سلاخی کند و یا نباتات را به نیش کشد، اما حداقل این را پذیرفته است که برای کشتن هم‌نوع خود باید پاسخ دهد، و محاکمه و مجازات شود.

بار دیگر حمله به گورستان خاوران مرده‌های ما را در گور لرزاند. این اولین بار نیست و هیچ ضمانتی نیست که آخرین بار باشد. سال ۶۸ نیز گورستان خاوران با بلدوزر زیر و رو شد. در تمام این سال‌ها هرگاه برای تسلی دل‌مان به گورستان خاوران رفتیم، بکرات متحمل آزار و اذیت شده‌ایم. تکه‌سنگ‌هایی که برقبر عزیزانمان می‌گذاشتیم خرد و خاکشیر و گل‌ها نیز همچون تن آنان لگد مال می‌شد. خودمان نیز مورد بی‌حرمتی و توهین قرار می‌گرفتیم. امسال در بیستمین سالگرد اعدام‌های دسته‌جمعی سال ۶۷ نه تنها اجازه ندادند وارد گورستان خاوران شویم و مراسم بگیریم بلکه به ما حمله کردند، کتکمان زدند، به ماشین‌هایمان آسیب رساندند و پلاک آن‌ها را کردند. بعد از آن هم یک شبه دوباره خاوران را زیوررو کردند و در جای گورها نهال کاشتند

ما، خانواده‌های اعدام شدگان در تمامی این سال‌ها فقط به حداقل‌ها رضایت دادیم: مشتی خاک که گفته می‌شد جنازه‌ی به خون آغشته‌ی عزیزمان در آن خفته است. تمام تلاشمان در این سه دهه این بوده‌است که قبر آنان را حفظ کنیم و هرگز به فکر دادخواهی نیافتادیم. دادخواهی اینکه آن‌ها چرا و به چه جرمی کشته شده‌اند. چرا نتوانستیم مثل تمامی خانواده‌هایی که عزیزی را از دست می‌دهند مرده خود را بشوئیم و در جایی مشخص به خاک بسپاریم. اینکه او در آخرین لحظه چه وصیتی داشته است. گورش به واقع کجاست و چرا اجازه نداریم بر قبر او سنگی و گلی بگذاریم.

در میان ما خانواده‌ها، عده‌یی بداقبال‌تر بودند چرا که زمانی که منتظر پایان حکم عزیز خود بودند و در انتظار آزادی او لحظه شماری می‌کردند به ناگهان خبر اعدام او را دریافت کردند. به چه جرمی؟ چرا حکم قبلی او نقض شد؟ واقعا چرا نباید بدانیم؟ اگر برخی از خانواده‌ها شماره‌یی به عنوان محل دفن در خاوران و احیاناً چند

جمله‌یی به عنوان وصیت‌نامه دریافت کردند، بسیاری از این خانواده‌ها حتی از آن هم محروم بودند. بدن عزیزانشان را دسته‌جمعی در کانال‌هایی دفن کردند. نه شماره‌یی و نه وصیت‌نامه‌یی. حال حتی همین کانال‌ها و شماره‌ها هم تخریب می‌شود. به چه جرمی؟ آیا مرده‌ها مرتکب جرم شده‌اند و یا خانواده‌ها که در این سال‌ها تنها کاری که کرده‌اند رفتن برسرخاک عزیزانشان بوده و از ترس از دست دادن همان خاک که تصور می‌کنند تن عزیزشان را در برگرفته، تمامی حقوق خود را نادیده گرفتند؟ اما این بار به قصد دادخواهی فریاد برمی‌آوریم: بیست و هشت سال از کشتارهای فردی عزیزانمان در دهه‌ی ۶۰ و بیست سال از کشتارهای دسته‌جمعی زندانیان سیاسی سال ۶۷ می‌گذرد و هیچ نهاد یا ارگانی پاسخ‌گوی ما نیست.

ما خانواده‌ها در طی این سال‌ها تحت سخت‌ترین شرایط بوده‌ایم.

عزیزانمان را زندانی کردند و ما تحمل کردیم. آن‌ها را شکنجه دادند و ما تاب آوردیم. اعدام آن‌ها را هم تحمل کردیم. نه از زمان محاکمه‌ی آن‌ها اطلاع داشتیم و نه کسانی که آن‌ها را محاکمه کردند دیدیم و نه جرم آن‌ها را فهمیدیم. بعد از اعدامشان نه وصیت‌نامه‌یی از آن‌ها دریافت کردیم و نه محل دفن‌شان را می‌دانستیم. پس از مدت‌ها جستجو گفتند که عزیزانمان را در گورهای فردی و یا دسته‌جمعی در خاوران دفن کرده‌اند. در طی این مدت ما خانواده‌ها را نیز همانند عزیزانمان مورد اذیت و آزار قرار دادند. ما را از ادامه تحصیل محروم کردند. از کار اخراجمان کردند و راه هرگونه ترقی و پیشرفت را بر ما بستند. خانواده‌هایمان پاشیده شد و در این میان کسانی سکت کردند و یا دیوانه شدند. عده زیادی مجبور به مهاجرت از مملکت خود شدند و در غربت دچار افسردگی، فقر و بیماری شدند.

حتی راه گورهایی که خود به ما آدرس داده بودند را بستند. زمانی درب خاوران را بستند. زمانی دیگر بدون بهانه قبرها را زیوررو کردند. اجازه ندادند حتی در خانه‌هایمان مراسم بگیریم. ما و فرزندانمان را تهدید و دستگیر کردند. به مراسمی که در خانه‌های شخصی خود برگزار کرده بودیم حمله کردند و خانواده‌ها را تحت فشار گذاشتند که حتی در خانه‌ها هم مراسم برگزار نکنند.

و باز

بار دیگر خاوران را به بهانه‌ی «طرح توسعه و ساماندهی گورستان‌های اقلیت‌های مذهبی» تخریب

نظارت در کارها قائل شده‌ام، بعلاوه تا من هستم نمیگذارم او با همه زمختی و هیبتش به تو چشم زخمی بزند. در حقیقت هم بابا بزرگ اجازه نمیداد که رحمت‌الله به سرنوشت هابیل دچار شود زیرا از آن بیم داشت که با از میان رفتن رحمت‌الله رقابت از میان برخیزد و هیبت‌الله، که موجودی سخت پر اشتها و مزور بود قدرت بیگم را از دست او برباید.

بابا بزرگ از جهت دکتر رمزی هم گرفتار در دسر بود. میدانست که دکتر گوشه چشمی به رحمت دارد و سعی میکند تا جدال را به نفع او تمام کند. به علاوه میدانست که دکتر قصد دارد قدرت را هم قر بزند.

بابا بزرگ گاهگاهی که میدید حمایت دکتر از رحمت‌الله کفه او را سنگین تر میکند چشم غره‌ای به دکتر میرفت، یعنی که دست از حمایت او بردار، و از آنطرف سعی میکرد که از رفت و آمد او به اندرون بکاهد. دکتر در برابر بابا بزرگ دستهایش را به علامت تسلیم بالا میبرد ولی در پنهان تنور دعوا را در خانواده روزبروز داغتر میکرد تا سرانجام روزی توانست تمام اعضای خانواده را در یک جا روبروی هم قرار دهد.

قضیه از این قرار بود: یک روز که مکتب تعطیل بود و بابا بزرگ معمولاً در کتابخانه تنها می‌نشست هیبت‌الله به قصد شکایت از رحمت‌الله و در عین حال اتمام حجت، رو به مکتب نهاد. اما دکتر خودش را به سرعت برق و باد به رحمت رساند که چه نشستی که هیبت دارد می‌رود که تکلیفش را یکسره کند. رحمت‌الله چهار نعل بسمت مکتب دوید و درست پشت در کتابخانه بود که با هیبت‌الله مواجه شد. هر دو به هم چشم غره رفتند، زیر لب به هم ناسزائی پراچندند و دست به یقه یکدیگر بردند که دکتر خود را به میان آنها انداخت، انگشت سبابه‌اش را روی لبها و دماغش گذاشت و آهسته گفت: «خدا را خوش نمی‌آید، بابا بزرگ ممکن است سکنه کند.» اما رحمت‌الله وهیبت‌الله هر دو با هم گفتند: «گور پدر بابا بزرگ، ما می‌خواهیم ببینیم قدرت مال کدام است.»

دکتر دوباره انگشت سبابه را روی لبها و دماغش گذاشت و به در کتابخانه اشاره کرد. از درون اطاق زمزمه‌ای به گوش میرسد. پسرها گوش تیز کردند. بابا بزرگ بود که قربان صدقه قدرت میرفت و از او گله میکرد که چرا به رحمت‌الله و هیبت‌الله و دکتر نظر دارد، و صدای طنز و عشوهرگر قدرت بیگم بود که حاشاکنان میگفت: «آخر بابا بزرگ هیبت و رحمت برادرهای منند و دکتر هم حق پدری به گردن من دارد، اما من ترا بیشتر از همه دوست دارم.»

کردند و به جای گورها نهال کاشتند. عده‌یی از خانواده‌ها ۴ دیماه به دادستانی بهشت زهرا مراجعه کردند تا علت راجویا شوند اما پاسخی دریافت نکردند. مسئولین از کل ماجرا اظهار بی‌اطلاعی کردند. وعده‌ی بررسی و پاسخگویی دادند اما هم اکنون که بیش از دو ماه از ماجرا می‌گذرد هنوز هیچ پاسخی دریافت نکرده‌ایم

بنابراین این بار فریاد دادخواهیمان به سوی مردم آزاده‌ی ایران و جهان است:

ما عده‌یی از خانواده‌های اعدام شدگان دهه‌ی شصت ضمن محکوم کردن تخریب دوباره‌ی خاوران خواستار:

۱ - پی گرد و محاکمه‌ی مسببین کشتارهای دهه‌ی

شصت، به ویژه اعدام‌های دسته‌جمعی سال ۶۷

۲ - اعلام اسامی دفن شدگان در گورستان خاوران

۳ - دریافت کیفرخواست این اعدام شدگان و افشای

علت اعدام آنان

۴ - دریافت وصیت‌نامه اعدام شدگان

۵ - به رسمیت شناختن محل دفن آنان به عنوان

گورستان خاوران

۶ - اجازه‌ی گذاشتن سنگ بر قبرشان

۷ - پیگرد و محاکمه‌ی کسانی که اقدام به تخریب خاوران و آزار خانواده‌ها می‌کنند،

۸ - بازگرداندن حقوق شهروندی خانواده‌ها و متوقف

کردن هرگونه محدودیت و محرومیت اجتماعی،

سیاسی، فرهنگی و اقتصادی در مورد آنان... و

۹ - پذیرش و حفظ گورستان خاوران به عنوان

سندی تاریخی از جانب نهادهای محلی و بین‌المللی هستیم.

اسفند ۱۳۸۷

\*\*\*\*\*

## قصه بابا بزرگ (۲)

بمناسبت سی‌امین سال استقرار رژیم جمهوری

اسلامی در ایران

اما رفتار بابا بزرگ با پسرها در تنهایی فرق میکرد. به هیبت‌الله میگفت تو پسر بزرگ منی. تو از لحاظ زمختی و خشونت به من شباهت داری. رحمت موجود ظریف و بی‌عرضه‌ایست، برای وراثت نت تو صد بار از او مناسب‌تری، تو کفیل من و بعد از من ولی و قیم خانواده هستی. به رحمت‌الله میگفت تو نباید به هیبت حسودیت بشود، او چیزی ندارد که قابل حسادت باشد، او موجود زمختی است، تو بیش از او مورد توجهی، اداره‌ی اجرایی خانواده با تو خواهد بود، من برای او فقط حق

### روایت دیگر

اما راوی گوید که خیلی‌ها در ختم ماجرا به ترتیب مذکور تردید دارند و بر این عقیده‌اند که داستان به شکلی دیگر پایان پذیرفته است.

قضیه از این قرار است که دکتر ینگه دنیائی رحمت‌الله را متوجه میکند که هیبت‌الله این اواخر به کرات و مخفیانه پیش بابا بزرگ رفته است. رحمت‌الله خودش هم متوجه میشود که بابا بزرگ هر روز امتیاز تازه‌ای به برادرش میدهد و هیبت‌الله هم هر وقت او را می‌بیند بی‌اعتنا و با خنده‌ای سخرآلود و پر از افاده از کنارش میگذرد.

رحمت‌الله به سختی بر قرقر و اعتراض خود افزود و نصایح و وعده‌های بابا بزرگ هم در او تأثیری نبخشید. بالاخره یک روز که بچه‌ها برای دیدار هفتگی نزد بابا بزرگ اجتماع کرده بودند رحمت‌الله بعنوان اعتراض از بوسیدن دست او امتناع ورزید. او هم بی‌تأمل رحمت را عاق کرد و از کتابخانه بیرون انداخت. قدرت بیگم سرشار از شوق نگاهی به هیبت‌الله انداخت و او که از شادی روی پا بند نبود دست در کمر قدرت انداخت و با خنده‌ای بلند بگرد او چرخ می‌زد. بابا بزرگ چشمان خون‌آلودش را زیر ابروهای پر پشت پنهان ساخت و با اشاره دست آنها را مرخص کرد.

از فردای آن روز دیگر هیچکس هیبت‌الله را ندید. شایع بود که شبانه، هنگامی که خواب هم آغوشی با قدرت بیگم را میدیده، چاه خلا دهان باز کرده و او را در خود فرو برده است.

از آن پس قدرت بیگم همیشه در کنار بابا بزرگ بود و به سرعت افسرده و پلاسیده میشد تا این که چندی پس از ناپدید شدن هیبت‌الله، در یک روز زمستانی، پیش از اذان صبح، مؤمنینی که به حمام میرفتند جنازه کبود و باد کرده آنها را در کنار گلخن یافتند که جای دندان سگ‌های ولگرد نیز روی آنها دیده میشد. مردم بزرس قاطع میگفتند که آنها دور از چشم دیگران، شبانه، از بستر زفاف به حمام می‌رفته‌اند ولی هیچکس نمیدانست که علت مرگشان چه بوده و جنازه‌شان چرا آنجا افتاده است. بعضی‌ها تصور میکردند که لابد از فرط بیحالی به حمام نرسیده‌اند و لباس‌هایشان را هم دزدان شب از تنشان بیرون کرده‌اند. بعضی دیگر هم میگفتند که حتماً آن شب اجنه در حمام بوده‌اند و بابا بزرگ و قدرت بیگم با دیدن آنها از وحشت قالب تهی کرده‌اند، اجنه هم برای اینکه حمام بو نگیرد جنازه آنها را بیرون انداخته‌اند.

۱۳۶۰/۶/۱۰

باقر مؤمنی

دکتر شانه‌ای تکان داد یعنی که ملاحظه می‌فرمائید! و از جلو در کنار رفت. پسرها که خون چشمشان را گرفته بود به اوج عصبانیت رسیدند. دست بردند و خنجرهایی را که برای روز مبادا زیر لباس مخفی کرده بودند بیرون کشیدند. در اطاق را چهار طاق بهم کوبیدند و بی‌امان به جان بابا بزرگ افتادند: «پیر خرف خجالت نمی‌کشی، ریش سفید صحرای کربلا، عمروعاص.» ناسزا بود که به همراه ضربات خنجر بر سر و تن بابا بزرگ فرود می‌آوردند و هنگامی که از کینه و غیض تهی شدند بابا بزرگ بی‌ادای شهادتین از دار دنیا رفت.

رحمت‌الله و هیبت‌الله قد راست کردند و چشمشان به قدرت بیگم افتاد که در گوشه‌ای ایستاده و با لبخند آنها را بسوی خود میخواند. پسرها با دست‌ها و لباس‌های آلوده به خون بابا بزرگ در یک لحظه به طرف قدرت کورس برداشتند. اما پیش از آنکه به او برسند گریبان یکدیگر را چسبیدند و هر کدام خنجر خود را با تمام قوت به قلب دیگری فرود آورد. همانطور که در یک لحظه و در آغوش هم به دنیا آمده بودند در یک لحظه هم دست در آغوش یکدیگر نقش زمین شدند.

دکتر رمزی سالیانجر که دم در کتابخانه منتظر نتیجه ایستاده بود به جانب دختر رفت. دختر لبخندزنان دست به کمر دکتر و دکتر دست به روی شانه دختر از اطاق به ایوان آمدند.

مردم محله که از صدای قیل و قال از خانه‌هاشان بیرون ریخته و در حیاط مکتب جمع شده بودند میخواستند بدانند چه خبر شده. دکتر با اشاره به قدرت به جمعیت خطاب کرد:

- تخم حرام‌ها بر سر تصاحب قدرت بابا بزرگ دعوا داشتند و هر سه جان خودشان را بر سر عشق او گذاشتند.

درست است که من باید از مرگ پسرهایم متأثر باشم اما خدا را شکر که قدرت بیگم نجات پیدا کرد.

دکتر سپس نگاه مهربانی به دختر کرد و در حالی که دست به شانه او میزد خطاب به جمعیت گفت:

من خودم از مدتها پیش شوهر مناسبی برای دخترم زیر سر گذاشته‌ام. او داماد سرخانه رام و خوبی است. دیگر در این محله قیل و قال نخواهید شنید. حالا همگی به خانه‌هایتان برگردید و با خیال راحت سر به بالین بگذارید.

و جمعیت تکبیرگویان خانه بابا بزرگ را ترک گفتند.

۱۳۵۹/۹/۵

## قربانی استبداد...

به دنبال درگذشت امید رضا میرصیافی و بلاگ‌نویس جوانی که در درون زندان درگذشت و گزارشگران بدون مرز احتمال قتل او را مطرح کرده‌اند جمعی از وبلاگ‌نویسان ایران تصمیم به ارسال نامه‌ای به آیت‌الله خامنه‌ای رهبر و بالاترین مقام جمهوری اسلامی گرفتند. متن این نامه به شرح زیر است:

آیت‌الله سیدعلی خامنه‌ای مقام رهبری جمهوری اسلامی ایران  
با سلام

همانطور که مطلع هستید یک جوان وبلاگ‌نویس به نام امیدرضا میرصیافی که به جرم اهانت به شما در زندان به سر می‌برد و به دو سال و نیم زندان محکوم شده بود چند روز پیش در زندان درگذشت. گزارشگران بدون مرز احتمال قتل او را بر اساس شواهدی که پیوست این نامه است اعلام می‌کنند. امیدرضا صیافی قبل از زندان به حکم خود معترض بود و آن را ناعادلانه می‌دانست و معتقد بود هیچگونه توهینی به شما نکرده است و حتی در رأی دادگاه مشخص نشده بود که جملات توهین‌آمیز ایشان چیست.

پس از فوت ایشان ما با مطالعه آرشیو وبلاگ ایشان که به دلیل مطالب همان وبلاگ زندانی بود، متوجه نشدیم که کدام مطلب ایشان در مورد شما توهین‌آمیز بود و مستحق دو سال و نیم زندان بوده است.

ایشان در یک دادگاه غیرعلنی محاکمه شد در حالی که درخواست برگزاری دادگاه علنی را داده بود.

حال سؤال ما که تعدادی از وبلاگ‌نویسان ایرانی هستیم در چند موضوع تقدیم می‌شود

۱ - با توجه به اینکه اتهام امیدرضا توهین به شما بود و ما موفق نشدیم مطلب توهین‌آمیزی در وبلاگ ایشان پیدا کنیم لطفاً توضیح دهید که کدام مطلب ایشان در مورد شما چنان توهین‌آمیز بود که حکومت جمهوری اسلامی، ایشان را مستحق دو سال و نیم زندان می‌دانسته است.

۲ - چرا دادگاه ایشان به صورت علنی برگزار نشد و چرا مفاد اصل ۱۶۸ قانون اساسی که بیان می‌دارد متهم سیاسی باید در دادگاه علنی و با حضور هیئت منصفه محاکمه شود در مورد ایشان رعایت نشد؟ چرا دفاعیات ایشان در دادگاه به اطلاع افکار عمومی رسانده نشد؟ آیا شما برای متهم سیاسی این حق را قائل نیستند که در

برابر افکار عمومی بتواند از اتهامش دفاع کند؟ به غیر از ایشان تقریباً تمام متهمین سیاسی در سال‌های اخیر در دادگاه غیرعلنی محاکمه می‌شوند. آیا حکومت به صورت ناعادلانه این افراد را محاکمه می‌کند که دوست ندارد افکار عمومی شاهد دفاعیات متهم باشند؟

۳ - آیا شما در جریان اتهام امیدرضا میرصیافی و دفاعیات ایشان بودید؟ اگر بودید آیا با حکم دادگاه موافق بودید؟

اگر در جریان نبودید لطفاً توضیح دهید که مگر در سال چند نفر به اتهام توهین به شما زندانی می‌شوند که شما از پرونده این افراد بی‌خبر هستید؟ آیا این مسئله را نابجا می‌دانید که ما انتظار داشته باشیم که بالاترین مقام حکومت، از جریان پرونده افرادی که به اتهام توهین به خود او زندانی می‌شوند مطلع باشد تا مبادا شخصی بی‌گناه که به دلیل انتقاد از او به زندان نیافتد؟

۴ - جناب آیت‌الله خامنه‌ای در سخنرانی در سال گذشته فرموده بودید انتقاد از رهبر آزاد است حال سؤال ما این است که ما وبلاگ‌نویسان باید چگونه از شما انتقاد کنیم که به زندان نیافتیم و عواقب زندان که متوجه چندین زندانی سیاسی در یک ماه اخیر شده است، متوجه ما نشود؟

با تشکر از وقتی که می‌گذارید و پاسخی که خواهید داد

جمعی از وبلاگ‌نویسان ایرانی

شنبه ۱۵ فروردین ۱۳۸۸

برگرفته از سایت خبری - تحلیلی میزان نیوز

\*\*\*\*\*

## نامه سعیدی سیرجانی به آقای خامنه‌ای پیش از دستگیری

جناب آقای خامنه‌ای

پیام عتاب‌آمیز جناب عالی را آقای صابری برایم خواند، و متأسف شدم، نه به علت این که مورد قهر آن مقام معظم قرار گرفته‌ام و به زودی امت همیشه در صحنه حزب‌الله حسابم را خواهند رسید که مرگ در راه دفاع از حق شهادت است و ما مرگ شهادت از خدا خواسته‌ایم. تأسف و تأثرم از پندارهای باطل خویش بود و امیدهای بر باد رفته‌ام سعه صدر جناب عالی و سرنوشتی که ملت ایران در دوران رهبری شما خواهند داشت.



اما در مورد کتاب‌های توقیف شده بنده واقعاً نمی‌دانم کجایش حمله به اسلام است یا اساس حکومت اسلامی. من ذاتاً از ریا و دروغ و تبعیض و ستم متنفرم و این نفرت در نوشته‌هایم منعکس است. اگر خدای ناخواسته همچو فاسدی در دستگاه حکومت حاضر این است که انتقاد از هر مسندنشین و مسئولی حمل بر «زیر سؤال بردن رژیم» می‌شود و لطمه زدن به اساس اسلام و بهانه‌ای برای سرکوبی و اختناق و نتیجه‌اش همین که می‌بینیم. من به آنچه در کتاب‌های توقیف و خمیر شده‌ام نوشته‌ام عمیقاً اعتقاد دارم و در هر محکمه‌ای حاضر به پاسخ‌گوئی‌ام. اگر واقعاً خلاف اسلام یا حکومت واقعی اسلامی است، چرا بدین شیوه‌های غیراخلاقی با من رفتار می‌کنند. مگر مملکت قانون و محکمه ندارد؟

جناب آقای خامنه‌ای توقع مردم مسلمان ایران از حکومت اسلامی جز اینهاست که می‌کنند. در رژیم کمونیستی تکلیف خلاق معلوم است. همه فضایل و امتیازات در نیروی کار مفید افراد ملت خلاصه می‌شود و مناصب و مقامات در دست طبقه کارگر است و استبداد کارگری حاکم بر جامع، در ممالک سرمایه‌داری تمول و درآمد بیشتر ضامن قدرت اجتماعی است و سرنوشت مردم در قبضه کسانی که به هر شیوه و از هر طریق صاحب آلف و الوفی شده‌اند. اما در حکومت اسلامی ضابطه چیست؟ آیا فضایل منحصر به نماز و دعای بیشتر است و روزه طولانی‌تر و سجده غلیظ‌تر و لقب حاجی و انبوهی محاسن و کلفتی دستار و دعوی بسیار، یا به حکم آیه کریمه ان اکرمکم عندالله اتقیکم فضیلت افراد محصول تقرب به حق است و قرب یزدان در گرو تقوی؟

اگر چنین است اجازه فرمایید بی‌هیچ ملاحظه و پروایی عرض کنم بسیاری از اعمال سران حکومت خلاف تقواست. این را به تجربه شخصاً دریافته‌ام و اثباتش اگر خواستید آسان است. بگذریم از دو سال اول که نابسامانی‌ها جواز آشفته‌گویی‌ها و آشفته‌کاری‌ها بود. در همین چند ماه اخیر بزرگانی که در خبرنگارها و جراید مرا عضو حزب توده و خدمتگزار شاه و مأمور ساواک معرفی کردند، هم از معصیت سنگین بهتان باخبر بودند و هم از نحوه زندگی و خلق و خوی من، به فرض این که با گذشته زندگی بنده آشنایی نداشتند به فیض مقام و موقعیت خویش می‌توانستند از دستگاه اطلاعاتی کشور جوپای سوابق شوند و آنگاه دست به قلم

بگذریم از لحن توهین‌آمیز پیام که حتی قاصد را شرمنده کرده بود و از هر مسلمان با تقوایی بعید می‌نمود تا چه رسد به رهبر مسلمانان جهان. حیرتم از این است که جناب عالی به استناد کدامین سند و قرینه و امارات مرا مرتد قلمداد کردید و نامعتقد به اسلام. اگر مستند به نوشته‌های من است ای کاش موردش را مشخص می‌فرمودید، و اگر مبتنی بر واردات غیبی است و اشراف بر ضمائر که انالله و انا الیه راجعون. می‌دانم در حکومتی که مرحوم شریعتمداری با آن مقام فقاهت، مهندس بازرگان با آن تقوای دینی و سیاسی، آیت‌الله منتظری با آن سوابق مبارزاتی دق مرگ و خانه‌نشین و مطرودند، تکلیف امثال بنده معلوم است و بر ما کجا برآزد دعوی بی‌گناهی.

و می‌دانم رهبر جلیل‌القدری که با یک نهیبش نمایندگان مجلس اسلامی در لاک سکوت و وحشت می‌خزند، البته می‌تواند با تیغ بیدریغ تکفیر حمله بر من درویش یک قبا آرد.

فرموده بودید چرا این همه مزایای حکومت اسلامی را ندیده‌ام و به تمجید پرداخته‌ام. این وظیفه اخلاقی را شاعران و نویسندگان محترمی که با چرخشی ناگهانی در سلک هواداران ولایت فقیه درآمده‌اند بهتر و مؤثرتر انجام می‌دهند. وانگهی رژیمی که علاوه بر فرستنده‌های رادیویی و تلویزیونی هزاران مسجد و منبر و مجلس را در اختیار دارد چه نیازی به مدیحه‌سرایی مطرودان دارد، به خصوص نویسنده کج سلیقه‌ای که هرگز در مدح هیچ امیر و حاکمی قلم نزده است.

فرموده بودید چرا در انتقاد از حکومت شاه به جزئیات اداری پرداخته‌ام؟ از همین انتقادهای جزئی هم شرمنده‌ام که بحمدالله در این ده سال فرصت‌شناسان حق مطلب را ادا کرده‌اند و بر حاکم معزول تاخته‌اند. وضع من در زمان شاه نیز مانند امروز بود. می‌نوشتم و چاپ می‌شد و منتشر نمی‌گشت. دیکتاتور مغرور بدعاقبت می‌پنداشت با شکستن قلم‌ها و زجر آزادگان بر دوام حکومت خود می‌افزاید. قطعاً مقالات سانسور شده من در بایگانی ساواک موجود است. بفرمایید مطالب از «یغما» و «خواندنیها» بیرون کشیده مرا در مقوله سیاست فرهنگی، ماجرای کاپیتولاسیون، مضحکه تغییر تاریخ، شعبده‌های شاهنشاهی به حضورتان بیاورند تا بدانید بوده‌اند مردم از جان گذشته‌ای که به هیچ دعوی مبارزه و پیوستگی به دار و دسته‌ای از بیان حقایق پروایی نداشته‌اند.

هم با تردید به "نقش آقا" در وقایع گذشته نگاه می کردند، پیامی را که در تلو این "گفت و گوبا اهل قبور" نهفته بود گرفتند. و جدی تر نگران آینده شدند. همان جا بود که "آقا" از مردم خواست رسم عزاداری و روضه خوانی را که در دوره طاغوت کم رنگ شده، تازه کنند. اما، هیجان برخاسته از انقلاب، که سراسر کشور را فراگرفته بود، مجال نمی داد جمعیت که از کار "آقا" متعجب شده بود، کنجاو شود که چرا آقا "بهشت زهرا" را برای پاسخ به استقبال مردم انتخاب کرد. یا هنوز از راه نرسیده به فکر احیای بساط روضه خوانی و سینه زنی افتاد. کارهای دیگر آقا هم از جلوس در قم، و ترتیب مجلس بیعت به شیوه صدر اسلام، با مردمانی که با اتوبوس از شهرها و روستاهای دور و نزدیک، به آنجا حمل می شدند و بزدل و بخشش اموال بی حساب و کتاب ضبط شده (به اصطلاح آن روز) "طاغوتی ها" به اهل بیعت، و تشکیل "دادگاه های انقلاب" بر فراز بام اقامتگاه آقا در تهران، که آخوندی به نام قاضی شرع، و با حکم آقا، زندانیان را طی سؤال و جوابی عادی که از چند دقیقه تجاوز نمی کرد، با احکام "مفسد فی الارض" و "محارب با خدا" همان جا به مسؤولان اعدام می سپرد و تشکیل دادگاه در مساجد، برای شلاق زدن و تنبیه کسی که جرأت می کرد نوشابه الکلی بنوشد، و خانمی که به نظر آخوند حجاب اسلامی را رعایت نکرده بود، همه غیر عادی بود و مردم نمی توانستند باور کنند؛ و با ناباوری چشم به ادامهء ("انقلاب اسلامی آقا") دوخته بودند که هرروز با نوبر تازه یی از عقب ماندگی، همراه می شد. و انقلاب آنها را که باشعار آزادی، استقلال، عدالت اجتماعی به آستانه پیروزی رسیده بود، بی رنگ می کرد.

در میان این ناباوری ها، آقا، "خر خودش را" سوار شده بود و خوش تاخت و تاز می کرد. رادیو و تلویزیون به تبلیغ "دعای کمیل" خوانی و مسجد ها به توزیع کالاهای مورد نیاز "مؤمنین" و یارگیری محلی و بسیج گوینده "حزب فقط حزب الله - رهبر فقط روح الله" مشغول بودند. و خیابان ها و دانشگاه و میدان های شهر که تا پیش از ورود "آقا" جبههء مبارزهء مردم با حکومت دست نشاندهء شاه بود، عرصهء هجوم "حزب الله" به اجتماعات نیروهای فعال انقلابی شد. در چنین فضایی، "آقا" اعلان رفراندوم داد؛ رفراندومی که خود او، در حکومت شاه برای اصلاحات ارضی، با آن مخالفت کرده بود. در این کار هم، "آقا" مرتکب دو تقلب شد.

ببرند، یا کسانی را مأمور، که مزاحمت هایی از قبیل سنگ پراندن و شعارنویسی بر در و دیوار خانهام کنند. جناب آقای خامنه ای بنده به خلاف حکم قاطع شما مسلمانی، صافی اعتقاد، و به دین و عقیدهام مباحثات می کنم. هیچ ابله مخالف اسلامی نمی آید پانزده سال عمر خود را صرف تصحیح و چاپ مفصل ترین تفسیر قرآن کند. کسی که به اسلام بی اعتقاد است، با چه انگیزه ای قصیده «این بارگه که پایه اش از عرش برتر است» را تقدیم آستانه قم می کند؟ کسی که دل بسته اسلام نیست در شرایط حاضر خاموش می نشیند تا به نام مقدس اسلام هر ناروائی بر مردم تحمیل شود و اساس اعتقادشان متزلزل گردد.

جناب آقای خامنه ای، من بیش از هر مسلمان متعصبی با سلطه و نفوذ اجانب به هر صورت و در هر مرحله اعم از شرقی و غربی در وطن عزیزم مخالفم و بیش از بسیاری از مدعیان به حقانیت شریعت اسلام معتقد. به هیچ حزب و دسته و گروهی نه در گذشته بستگی داشته ام و نه بعد از این می توانم داشته باشم. اگر هوس جاه و منصب داشتم در سال ۵۷ دعوت وزارت را با سرعت و صراحت رد نمی کردم، و اگر در طمع مال و منال بودم مجبور نمی شدم در این سال های پیری و ممنوع القلمی خانه مسکونیم را که تنها مایملکم در پهنه جهان بود بفروشم و صرف معاش کنم. آدمیزاده ام، آزاده ام و دلیلش همین نامه، که در حکم فرمان آتش است و نوشیدن جام شوکران. بگذارید آیندگان بدانند که در سرزمین بلاخیز ایران هم بودند مردمی که دلیرانه از جان خود گذشتند و مردانه به استقبال مرگ رفتند.

با تقدیم احترام - سعیدی سیرجانی

\*\*\*\*\*

## گردش معکوس عقربهء زمان! (معجزهء آخوندی) (۲)

روزی که جمعیت میلیونی متراکم در مسیر فرودگاه مهرآباد تا میدان شهناز، برای استقبال "آقای خمینی" انتظار می کشید؛ ولی، "آقا" که آمد، جای حضور در دانشگاه، که نخستین پایگاه مبارزهء مردمی با اختناق و با سرسپردگی شاه، در مسیر عبور او بود، بی اعتنا به آن و بی اعتنا به مردم، از میان امواج جمعیت گذشت و مستقیم راه دور "بهشت زهرا" را پیش گرفت تا با "اهل قبور" گفت و گو کند؛ آن دسته از مبارزان، که از پیش

جریان یافته، در پرده مانده است و اگر گاه گاه، در اثر رقابت های درونی، جسته گریخته و مبهم، مطلبی به بیرون درز کرده، کوشیده اند آن را بیوشانند. اما در سراسر کشور، حکومت اسلامی، سندیکاهای رسمی و دارای حقوق ثبت شده را زیر آوار فراموشی خاموش کرد. گفتی از بنیاد، سندیکایی وجود نداشت. و با کمک کارفرما و کمیته های انقلاب، شوراهای اسلامی روی آوار فراموشی پرداخته حکومت، رویداد و در خدمت کارفرما و کمیته های محل قرار گرفت؛ که چیزی جز سرکوب مطالبات کارگران نبود. و اگر زمان شاه، جزو برنامه های ویتربینی، جایی به نام "خانه کارگر" وجود داشت، آنجا را هم به شیوه آخوندی، «اسلامی» کردند و سرخ شوراهای اسلامی را به آن گره زدند.

حکومت اسلامی، طی سی سال در فضای کارگری ایران چنان فاجعه یی به وجود آورد، که واقعاً نام "مستضعف" برای کارگر، مصداق یافت. امروز، عقب افتادن حقوق کارگران، که تصور آن هم نمی رفت — امری عادی شده است. با آن که طبق قانون، کارفرما موظف به پرداخت منظم حقوق کارگران است و حتی اگر کارفرمایی ورشکست شود، پرداخت حقوق معوقه کارگران در رأس تعهد های او قرار دارد؛ نه فقط در کارگاه های کوچک، بلکه در کارخانه های بزرگ هم، ماه ها می گذرد که کارگران، بی دریافت حقوق کار می کنند. و هر بار تجمع و اعتصاب آنها برای مطالبه حقوق عقب افتاده، با هجوم نیروی پاسدار و سرکوب و زندان و پرونده "ضد انقلاب" پاسخ می گیرد. تنها سرگذشت کارگران کشت و صنعت نیشکر هفت تپه را که طی چند سال اخیر به روزنامه ها کشیده شده، نگاه کنید: مدت مدید، آنها با مدیریت مؤسسه بر سر حقوق عقب افتاده چندین ماهه، درگیر بودند؛ کارفرما، که بی شک با ادارات محلی و "شورای اسلامی کارگران" در تلبانی بود، خودداری از پرداخت حقوق کارگران را ابزاری برای کسب وام یا گشایشی در یک داد و ستد دولتی ساخته بود — کاری که رسم قدیم کارخانه داران در ناگزیر ساختن مقامات به تعامل با کارفرماست و در دوره اسلامی، دامنه وسیع پیدا کرده — کارگران موضوع وجه المصالحه قرار گرفته، طی ماه هایی که با کارفرما، و پاسداران حامی کارفرما، و شورای اسلامی کارگری و ادارات دولتی مسؤول دفاع از حقوق کارگران در تماس بودند، سرانجام، آخرین و تنها راه رسیدن به حقوق قانونی خود را یافتند: اعتصاب، و تشکیل سندیکایی که

اول نشانیدن رفتارندم، به جای دعوت مجلس مؤسسان برای تعیین رژیم. و بعد در طرح سؤال رفتارندم، که سلطنت با انقلاب برچیده شده را، در یک کفه و "جمهوری اسلامی" ناشناخته و مجهول را که حتی در ذهن اطرافیان "آقا" هم مبهم بود، در کفه دیگر قرار می داد. به این ترتیب، رفتارندم فاقد اعتبار و وجاهت قانونی، سر فصل تأسیس چیزی به نام "جمهوری اسلامی" شد که چند ماه بعد به خلافت شیعی زیر نام "ولایت فقیه" تحول یافت. آرمانی که از دوره قاجار، محور فکر بخش محافظه کار کاست روحانی شیعه بود و "خمینی" آن را با بند بازی سیاسی، به تحقق رساند.

حکومتی که این گونه و با این هدف تأسیس شد، نمی توانست با ساختار اجتماعی ایران و مطالبات انقلابی آن سازگار باشد. و نخستین تعارض هایش با حقوق اکتسابی زنان و رابطه کار بین کارگر و کارفرما، و با دانشگاه ها آشکار شد. در کارخانه ها و کارگاه ها، که پیش از انقلاب، قانون کار، تشکیل سندیکا را برای دفاع از حقوق کارگر تجویز کرده بود، ولی «ساواک» بر آن نظارت می کرد، و با جوشش انقلاب، کارگران، بر سندیکاهای خود مسلط شدند و عوامل ساواک را راندند؛ از فردای انقلاب، شوراهای "اسلامی" کارگری سبز شد. و زبان تازه یی برای توجیه رابطه کار بین کارفرما و کارگر رواج یافت. و از سر "آقای" به کارگر لقب "مستضعف" اعطاء کردند! کار این شوراها، همکاری با کارفرما و برگزاری مراسم مذهبی و ترتیب برنامه های روضه خوانی و عزاداری و هیأت های سینه زنی بود.

همان روزهای اول "بهار آزادی" که این لقب پر طمطراق را به کارگران ایران دادند، یک روزنامه مدافع طبقه کارگر، نوشت: کارگر ایرانی، مستضعف نیست؛ و با قدرت از حقوق خود و ملت ایران دفاع می کند؛ روز بعد به در و دیوار شهر اعلامیه اعتراض چسباندند که مردم مسلمان، بدانید: این روزنامه نویس، می گوید کارگر ایران مستضعف نیست!

شوراهای اسلامی کار، هم سر در دامن کارفرما داشتند و هم سرسپرده سازمان های گوناگون "ساواک"، "سپاه پاسداران انقلاب" کمیته و.. و علاوه بر آن، یک ملای صاحب نفوذ دولتی بودند.

هنوز آنچه به نام "اسلامی کردن" فضای کارگری صنعت نفت، به روز کارگران و سندیکاهایشان آمد، جایی منتشر نشده است. همان طور که آنچه برای «اسلامی کردن» کل فضای صنعت نفت و «بده بستان های آن»

تجاوز نفس گیر حکومت بر حقوق اجتماعی صاحبان اعتقاد های خلاف «اعتقاد حاکم»، توجه عمومی را در جهان برانگیخته است.

ضد انقلابی که با جعل انقلاب اسلامی، در یک محدوده تنگ، سنگر گرفت و برای خود، سپاه و دادگاه و حکومت و حتی امت جدا تشکیل داد. و خود را در جهان به نام دولت و ملت ایران جا زد، با جنبشی که برای مطالبه آزادی و دموکراسی در ایران برخاسته است، توان مقابله ندارد. نمایش های خیمه شب بازی «ولایت فقیه»، تکراری و خسته کننده شده است. و تشریفات بردن و خاک سپاری استخوان های پوسیده نامعلوم، زیرنام «شهیدان»، در ساحت دانشگاه ها، که تقلید مضحکی از بازی «بهشت زهرا رفتن» آقا، روز بازگشت به ایران است، به ترتیب سمینار نوحه خوانان و مداحان، از جانب «رهبر» در شرایط گریبانگیر مشکلات و مسائل بی شمار اجتماعی و سیاسی داخلی و خارجی کشور می ماند!

گردش معکوس عقربه زمان، در ایران به نقطه یی رسیده است که باید نظامی که فنر این گردش معکوس است، از هم بگسلد، و در یک شتاب توفانی، زمان غرق شده در گرداب گذشته، به حال، باز گردد. این آرزو و رؤیا نیست. واقعیتی است که پیش روی ماست.

رضا مرزبان

\*\*\*\*\*

## اخراج ۳۰۰ کارگر شرکت 01، هدیه محمود

### احمدی نژاد به کارگران عسلویه

بنا بر گزارشهای دریافتی توسط اتحادیه آزاد کارگران ایران پس از بازدید محمود احمدی نژاد در مورخه ۸۷/۱۲/۲۴ از فازهای ۹ و ۱۰ میدانهای گازی پارس جنوبی در عسلویه، ۳۰۰ نفر از کارگران شرکت 01 از کار خود اخراج شدند.

بنا بر این گزارش هنگام بازدید احمدی نژاد از فازهای ۹ و ۱۰ با تعطیلی تمامی کارگاهها شرایط امنیتی بسیار سختی در این فازها ایجاد کرده بودند و به هیچ کارگری امکان حضور در محلها و بازدید وی را ندادند و دقیقاً فردای بازدید محمود احمدی نژاد از فازهای ۹ و ۱۰، ۳۰۰ نفر از کارگران این فازها از کار خود اخراج شدند.

تمامی این کارگران از جمله کارگرانی بودند که از اولین روزهای استارت ساخت فازهای ۹ و ۱۰ عسلویه

متکی به خود آنها باشد. و با چشم باز، از آنها دفاع کند. و این درست آن چیزی است که نه دولت اسلامی، و نه کارفرما، و نه نظامی که حافظ منافع سرمایه داری است؛ به آن راضی می شوند. رژیم اسلامی، سی سال کوشیده است با «معجزه آخوندی!» از طبقه کارگر ایران، چندان «مستضعف» بسازد، تا در حد کارگران سرزمین های استعمارزده آفریقا، تسلیم استثمار مضاعف برنامه ریزی شده در کارگاه سیاست نظام نو استعماری شود. و طبقه کارگر در ایران، طی صد سال آموخته است که چه گونه برای خنثی ساختن توطئه های داخلی و خارجی شیوه های استثمار مبتنی بر نظام استعمار جهانی، آماده شود. نمایش این آمادگی را در همان مبارزه کارگران کشت و صنعت هفت تپه می بینیم که پس از تشکیل سندیکای مستقل، و اعلام نتیجه انتخاب هیأت مدیره سندیکا، وزارت اطلاعات (وارث سازمان امنیت سابق)، مدیران منتخب را زندانی کرده و شکنجه می دهد تا استعفا بدهند. و این کارگران مبارز، تاکنون شکنجه ها را تحمل کرده اند و تسلیم اراده و خواست وزارت اطلاعات نشده اند.

جنبش سراسری تشکل های کارگری، و تلاش برای تأسیس سندیکاهای مستقل، در برابر «شوراهای اسلامی کارگری» که از همان آغاز تأسیس، امتحان خودشان را به طبقه کارگر ایران داده اند؛ نشان داده است که حتی در شرایط اختناق «نظام ولایتی» هم، کارگران آگاه ایران پرچم دفاع از آزادی را زمین نگذاشته اند، و اگر روزی می شد آنها را با شعار های عوام فریبانه «خدا هم کارگراست!» خلع سلاح اجتماعی کرد؛ امروز، دیگر، بعد از آن که کارگران شرکت واحد اتوبوس رانی تهران با مقاومت دلیرانه چندین ساله در دفاع از حق تشکیل سندیکای مستقل خود، و تن سپردن به زندان و به شکنجه های آخوندی و تسلیم نشدن به ترک مبارزه، تحسین و حمایت بین المللی را برانگیخته اند، هیچ ترسند حکومتی نمی تواند راه مبارزه کارگران را در تثبیت و تعمیق حق تشکیل سندیکای مستقل، ببندد.

امروز، بر اثر مبارزه دشوار و تحسین برانگیز کارگران ایران، توجه محافل کارگری در سراسر جهان، به این مبارزه جلب شده است. و دنیا مبارزه یی را که در ایران جریان دارد، با علاقه و همبستگی، دنبال می کند. همان طور که مبارزه گسترده و آرام زنان ایرانی در تحصیل حق برابری اجتماعی با مردان، و مبارزه دانشجویان و دانشگاهیان، در شکستن قفس تنگ اختناق، و ستم و

شبانه روزی این کارگران برای دست یابی به بدیهی ترین حقوق شان، آنان همچنان موفق به دریافت دستمزدهای معوقه خود نشده و در وضعیت بغایت فلاکتباری بسر می برند.

### کارگران و مردم شریف

کارگران نساجی خامنه برای تداوم مبارزات خود جهت رسیدن به مطالبات شان که خود بخشی از مبارزه طبقه کارگر ایران برای برپائی دنیایی بهتر و خلاصی از ستم و استثمار است، به کمک شما نیاز دارند.

در این راستا کارگران نساجی خامنه شماره حسابی را افتتاح کرده و از شما کارگران و مردم شریف انتظار یاری و مساعدت دارند.

اتحادیه آزاد کارگران ایران همدوش با کارگران نساجی خامنه، کارگران و عموم مردم شریف ایران را فرا میخواند تا دست یاریشان را در دستهای کارگران نساجی خامنه بگذارند و سهمی در تداوم مبارزات آنان برای رسیدن به خواست هایشان ایفا کنند.

### زنده باد همبستگی کارگری

### اتحادیه آزاد کارگران ایران پنجم اسفند

شماره حساب کارگران نساجی خامنه برای دریافت کمک مالی:  
حساب سیبای بانک ملی به شماره 0105461123008 به نامهای آقایان: جعفر خادمی - رضا درخشان پور و جواد ابراهیمزاده

\*\*\*\*\*

## بیانیه اعتراضی نشریات دانشجویی

### سراسر کشور

در پی برگزاری نشست نمایندگان مدیران مسئول نشریات دانشجویی سراسر کشور در روزهای ۱۹ و ۲۰ فروردین، نمایندگان مدیران مسئول نشریات دانشجویی سراسر کشور در اعتراض به مشکلات نشریات دانشجویی بیانیه اعتراضی صادر نمودند.

متن این بیانیه به شرح زیر است:

بسمه تعالی

روزها، سالها، قرنها و زندگی پرشتاب آدمیان به آهنگی رمنده در گذر است و افزونی دل نگرانی او به جانب زیستنی آزادانه و انسانی، هر روز با دغدغهای جدید، اندیشه‌ای نو و امیدهای چندباره در جریان است. آنچه در این میان بی‌گمان، حضور لاینقطع آن دمی کاستی نگرفته، دریافتن مجرای بی‌روح و ذهن و شادی و حزن و همراهی و دریافتن «دیگری» است. دیگری، انسان‌های

در آنجا مشغول بکار بودند و اغلب آنان از ۴ تا ۶ سال سابقه کار دارند.

در طول این مدت این کارگران بدون قرار داد و در بدترین شرایط و با ساعت کار روزانه ۱۰ ساعته در این پروژه ها کار کرده اند و همیشه دستمزدهای خود را با تاخیرهای چندین ماهه دریافت نموده اند و هم اکنون نیز که از کار خود اخراج شده اند ۲ الی چهار ماه دستمزد معوقه از شرکت ۰۱ طلبکارند.

بر اساس این گزارش، به این کارگران پس از تعطیلات پایان سال اجازه ورود به محل کارشان را نداده اند و به تعداد حدود ۱۰ نفر از آنان که موفق به ورود به کارگاه شده اند اعلام نموده اند که از این پس بصورت روزمزد میتوانند به کار خود ادامه دهند.

بنا بر اظهار کارگران اخراجی شرکت 01، مدیریت شرکت به آنان اعلام کرده است کار برای یکسال دیگر نیز وجود دارد اما از تهران دستور رسیده است که این ۳۰۰ کارگر را بکار نگیرند و کارگران جدیدی را برای پایان پروژه بصورت روزمزد استخدام کنند.

۳۰۰ کارگر اخراجی شرکت ۰۱ به دلیل بی پولی و نبود امکان ماندن در عسلویه، قادر به سازماندهی تجمع و شکایت در آنجا نیستند و احتمالاً تعدادی از آنان برای دست یابی به مطالبات شان به نهاد ریاست جمهوری خواهند آمد.

اتحادیه آزاد کارگران ایران - ۲۸ فروردین ماه

## فراخوان کمک مالی

### به کارگران نساجی خامنه

### کارگران و مردم شریف و آزادیخواه ایران

کارگران نساجی خامنه ۱۹ ماه است دستمزدی دریافت نکرده اند. تعداد زیادی از این کارگران حتی از تهیه نان خالی برای گذران زندگی عاجز و درمانده اند و برای تهیه نان خالی که هزینه روزانه آن برای یک خانوار چهار نفره مبلغی در حدود ۲۰۰ تومان است حسابهای دفتری در نانوائی های شهر خامنه دارند.

وضعیت فلاکتبار این کارگران تاکنون دل هیچ یک از مسئولین دولت مهرورزی!!! را بدرد نیآورده است و ما نیز انتظاری بیش از این از حاکمیت سرمایه داران نداریم.

آنان حتی این سخن کارگران نساجی خامنه را در فرمانداری شبستر که گفته اند: "فکر کنید ما نیز یک غزه هستیم" به هیچ انگاشته اند و علیرغم مبارزات

۱۱) لذا چنین بندی علاوه بر غیرمنطقی کردن روال برگزاری جلسات، در کنار تبصره ۳ همین ماده، این شبهه را در ذهن ایجاد می‌کند که طراحان به دنبال حذف عملی نمایندگان دانشجویی شورا بوده‌اند.

۳-۱) برقراری شرط گذراندن دو نیم سال تحصیلی (۲۸ واحد) برای دریافت عنوان مدیر مسئولی با سردبیری نشریه (طبق ماده ۱۴ بند ۴، تبصره ۵) که موجب کم شدن عمر فعالیت نشریات دانشجویان می‌گردد.

۲ - محدودیت‌های فراقانونی و غیرقانونی:

در دانشگاه‌های مختلف کشور با توجه به ابهامات و مشکلات آئین‌نامه و عدم اجرای قوانین مصوب و سلیقه‌ای عمل کردن مسئولان موجب بوجود آمدن مشکلات عدیده‌ای برای نشریات دانشجویی گردیده است که به چند مورد از این نکات اشاره می‌شود:

۲-۱) عدم تشکیل جلسات به صورت منظم و طبق برنامه زمان‌بندی شده: طبق ماده ۵ آئین‌نامه نشریات، دانشگاه موظف است جلسات کمیته ناظر را ماهانه یک بار با دعوت مکتوب از کلیه اعضا تشکیل دهد. در صورتی که در دانشگاه‌هایی جلسات به صورت نامنظم و بدون هیچ برنامه‌ای از پیش تعیین شده‌ای برگزار می‌شود.

۲-۲) عدم صدور مجوز در موعد مقرر: طبق ماده ۲۱ آئین‌نامه نشریات کمیته ناظر موظف است حداکثر ظرف مدت ۲۰ روز نسبت به صدور مجوز اقدام کنند. در صورتیکه بعضاً صدور مجوز نشریه، گاه تا ماه‌ها به طول انجامیده است.

۲-۳) عدم رعایت آئین‌نامه در ابلاغ و تفهیم موارد اتهام ذکر شده در شکایت: ماده ۴۲ آئین‌نامه نشریات، کمیته ناظر بر نشریات را موظف می‌کند تا مدیر مسئول نشریه‌ای که تخلف کرده است یا از آن شکایت شده را به صورت کتبی و با ذکر دقیق موارد تخلف یا شکایت و با ارائه مهلت یک هفته‌ای از تاریخ ابلاغ جهت ادای توضیحات دعوت کنند. در صورتیکه در مواردی متن شکایت از نشریه در روز برگزاری جلسه کمیته به مدیر مسئول نشریه ابلاغ می‌شود.

۲-۴) مشروط کردن چاپ نشریه به بررسی آن توسط مسئولین امور فرهنگی قبل از چاپ نشریه: در بند ۲ از ماده ۲۷ آئین‌نامه ذکر شده است که هیچ مقام دولتی و غیردولتی حق ندارد برای چاپ مطلب یا مقاله‌ای درصدد اعمال فشار بر نشریات برآید یا به سانسور و کنترل محتویات نشریات مبادرت ورزد. در حالیکه در تعدادی از دانشگاه‌ها چاپ نشریه، مشروط به خوانده شدن آن توسط

دیگر، مردم، جامعه، و انسان؛ و در همین راه صعب است که آدمی بی‌وقفه در تلاش و پویایی بی‌امان، اندیشمندان و ادیبان و عالمان و متالهان و دانش‌پژوهان خویش را به کنکاش واداشته است.

جامعه ما با حضوری صد ساله در جریان حرکت به جانب زندگی قانون‌مدار و نوین، همواره و بی‌وقفه نهاد دانشگاه را همچون پایگاه اندیشه و ملجاء و مأوای اندیشمندان و مأمین جان‌های شیفته آزادی و عدالت، در خاطر خویش تکرار کرده است و در دهه اخیر با بنیاد نهاده شدن مباحثی نظیر جامعه مدنی، نهادهای خودگردان مردمی، و آزادی اندیشه و بیان و... این نهاد بیش از پیش نقش خویش را تثبیت کرده است، خاصه با توجه به حضور بی‌شائبه فعال‌ترین، نیرومندترین، و پایبندترین اقشار جامعه به معنا و مفهوم آزادی، عدالت، دانش، و ایمان به هدف، یعنی جوانان دانشجوی.

بی‌تردید عنصر رسانه به عنوان ابزار انتقال آگاهی، تحلیل وقایع، و رقم‌زننده حساسیت جامعه، در این نهاد نیز همچون دیگر نهادهای جامعه، نقشی خطیر و بی‌بدیل و حتی پررنگتر را بر عهده گرفته است. قدر یقین پرداختن به این رسانه مکتوب، فارغ از غرض‌ورزی‌های رایج نهاد سیاست، با بالندگی و یا لاقبل امید بدان قرین خواهد بود. در چند سال اخیر البته با تأسف ابراز باید کرد که این رسانه از محیط و بستر مطلوب برای پویایی دور نگه داشته شده و اینک از این بابت متأثر است.

ما نمایندگان مدیران مسئول دانشجویی وزارت علوم، تحقیقات و فناوری ضمن تأکید بر مطالب فوق، اهم برخوردهای صورت گرفته با نشریات دانشجویی را حول سه محور اصلی بیان می‌داریم:

۱ - آئین‌نامه نشریات دانشجویی:

آئین‌نامه نشریات دانشجویی به عنوان معیار کار در عرصه نشریات دارای مشکلات بسیاری می‌باشد که برخی از آنها در موارد زیر ذکر شده‌اند:

۱-۱) ماده ۱ تبصره ۶: مشخص کردن مکان‌های خاص در سطح دانشگاه طبق تبصره ۶ ماده ۱، نمونه‌ای از محدود کردن نشریات است، در حالی که نشریات دانشگاهی در حوزه دانشگاه نسبت به چگونگی توزیع کاملاً آزاد است.

۲-۱) ماده ۵: رسمی شدن جلسات با حضور تنها یک سوم اعضا در حالی که حداقل تعداد لازم برای رسمی شدن جلسات شورایی نصف به علاوه یک یا دو سوم اعضا است. امری که در مورد جلسات شورای مرکز اذعان شده است (رسمیت جلسات با حضور ۵ نفر از ۷ نفر طبق ماده

مسئولین امور فرهنگی دانشگاه شده است.

۲-۵) عدم برگزاری جلسات آموزشی در موعد مقرر و استفاده از ماده ۱۵ آئین نامه نشریات در راستای محدود کردن چاپ نشریات: طبق ماده ۱۵ آئین نامه انتشار نخستین شماره نشریه منوط به طی دوره آموزشی و اخذ گواهی پایان دوره توسط صاحب امتیاز، مدیر مسئول و سردبیر است. در صورتیکه کمیته ناظر موظف است در هر نیم سال تحصیلی حداقل دو دوره آموزشی را برگزار نماید. اما متأسفانه این عمل صورت نمی گیرد و در بعضی از دانشگاهها به دلیل گذرانده نشدن این دوره توسط مدیر مسئول، اجازه چاپ و انتشار نشریه از آنها گرفته شده است.

۲-۶) تصویب آئین نامه های داخلی توسط کمیته ناظر: طبق ماده ۴۸ و بند ۵ از ماده ۱۰ آئین نامه نشریات، تصویب آئین نامه داخلی توسط کمیته ناظر دانشگاه غیرقانونی است در حالی که در برخی از دانشگاهها قوانینی با عنوان آئین نامه های داخلی به موارد آئین نامه اضافه شده است که در برخی از موارد با آئین نامه وزارت علوم نیز در تناقض است.

۲-۷) عدم حمایت مالی و مشخص نبودن مراتب بودجه نشریات دانشگاهی: بودجه اختصاص یافته جهت چاپ و نشر نشریات دانشگاهی در دانشگاههای مختلف سلیقه ای بوده و هیچ قانون و مقرراتی در این زمینه وجود ندارد.

۲-۸) حضور مشاوران و افرادی غیر از ترکیب اصلی ماده ۴، در کمیته خلاف قانون است: در برخی از دانشگاهها افرادی با عناوین مشاوران حقوقی و یا فرهنگی در جلسات کمیته ناظر بر نشریات حضور به عمل می آورند در صورتیکه طبق ماده ۴ ترکیب شورای مرکزی واضح و مبهره است (سمتی برای این افراد تعریف نشده است).

۲-۹) استعلام از حراست دانشگاه برای صدور مجوز: طبق آئین نامه نشریات دانشگاهی، دانشگاه برای بررسی وضعیت دانشجو برای صدور مجوز، تنها باید از کمیته انطباقی و آموزش دانشگاه استعلام کرده و استعلام سوابق دانشجو از حراست دانشگاه غیرقانونی می باشد.

۲-۱۰) عدم تناسب تعداد اعضای دانشجویی شورای مرکزی ناظر با طیفها و حوزه های وسیع کاری نشریات دانشجویی: با توجه به وجود بیش از ۲۰۰ مدیر مسئول در انواع حوزه های کاری در سراسر ایران، بسیار بعید به نظر می رسد ۲ نفر دانشجوی حاضر در شورا امکان برقراری ارتباط کارآمد بین وزارت و مدیر مسئولان سراسر کشور را تحقق بخشند.

۳- جشنواره ها و خانه نشریات وزارت علوم:

عدم برگزاری به موقع جشنواره و جابجایی های پی در پی اوقات، عدم وجود مسئول خانه نشریات وزارت علوم سبب بروز مشکلاتی گردیده است که در این زمینه می توان به موارد زیر اشاره کرد:

۳-۱) عدم برگزاری جشنواره سراسری نشریات دانشجویی: طبق روال هر ساله، جشنواره سراسری نشریات دانشجویی سراسر کشور که شامل نشریات وزارت علوم، وزارت بهداشت، دانشگاه پیام نور و دانشگاه آزاد می باشد برگزار می گردد که متأسفانه از اسفند ۸۳ که آخرین دوره آن برگزار گردید به مدت بیش از ۴ سال برگزار نشده است.

۳-۲) خانه نشریات وزارت علوم: همزمان با روی کار آمدن دولت نهم، خانه نشریات دانشجویی که مسئول ساماندهی و متولی برگزاری جشنوارهها در این حوزه است، ابتدا پس از تجربه نمودن برکناری مسئول سابق، به مدت ۱۰ ماه بدون مسئول بوده و پس از آن دوباره با تغییر مسئول، خانه نشریات باز هم بیش از ۴ ماه بدون مسئول بوده است. جابجائی های پی در پی مسئولین خانه نشریات و نداشتن مسئول در پاره ای از زمانها سبب به وجود آمدن مشکلات عدیده در این زمینه گردیده است.

۳-۳) عدم برگزاری به موقع نشست مدیران مسئول: نشست مدیران مسئول نشریات دانشجویی وزارت علوم که جهت انتخاب دو عضو دانشجویی کمیته مرکزی ناظر بر نشریات بایستی هر ساله برگزار شود با تأخیری ۶ ماهه برگزار می گردد، به گونه ای که نشست ششم در فروردین ۸۵، هفتم در مهر ۸۶ و نشست هشتم در فروردین ۸۸ برگزار شده است.

در پایان اعلام می داریم که نکات فوق تنها بخشی از مشکلات نشریات دانشجویی بوده و این نکته را متذکر می شویم که جامعه ای روی توسعه و پیشرفت را نخواهد دید مگر آنکه به نسل جوان و به خصوص دانشجویان آن توجه شده و فضای آزادانه برای بیان حرفها و مشکلات، توسط مسئولین امر فراهم آید.

نمایندگان مدیران مسئول نشریات دانشجویی:

- ۱- دانشگاه کردستان
- ۲- دانشگاه فردوسی مشهد
- ۳- دانشگاه تربیت معلم سبزوار
- ۴- دانشگاه تهران
- ۵- دانشگاه کاشان
- ۶- دانشگاه شیراز

همچون بسیاری دیگر، راه مهاجرت اجباری در پیش گرفت و مقیم پاریس شد و کار جان فرسا در این شهر و دوری از وطن را بر رفاه خفتبار در سایهٔ جانین حاکم بر ایران ترجیح داد و هرگز از مبارزه انقلابی در راه سوسیالیسم و علیه رژیم ایران از پای نایستاد. ما بارها از زبان وی ستیزه‌جویی‌اش را با دین و روحانیت همچون آندره لئو شنیده بودیم. در همه حال در انجمن‌ها و تشکلات دموکراتیک برای برگزاری راهپیمایی اول ماه مه، روز جهانی کارگران، همکاری و همیاری با کمیته ضدسنگسار و برگزاری برنامه‌های ۸ مارس و در انجمن دفاع از زندانیان سیاسی و عقیدتی، همیشه حاضر و آماده برای هرگونه کمک بود.

شهرزاد سرمدی

\*\*\*\*\*

### تک شماره: ۲ اورو

برای مکاتبه با ما میتوانید از آدرس الکترونیکی زیر استفاده کنید

Goun-e-Goun@hotmail.fr

خواننده گرامی، ماهنامه‌ای که در دست دارید، تریبون آزادی است برای بحث و مناظره سالم در زمینه‌های ادبی، سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و... که اساس حرکت خود را بر محور روشنگری برای مبارزات ضد استبدادی، ضد استعماری بنا نهاده است.

این نشریه به هیچ گروه و حزبی وابستگی نداشته و از هیچ گرایش خاصی پیروی نمیکند. از همه علاقه‌مندان دعوت میکنیم از تریبون حاضر برای انعکاس نظرات خود استفاده نمایند.

گونه‌گون حق آزادی بیان، قلم و اندیشه را محترم شمرده و برای درج مطالب نگارندگان خود محدودیت نظری قائل نیست. همراهی فکری و کمک‌های مالی دیگر دوستان علاقمند برای پخش گسترده‌تر آن را با آغوش باز می‌پذیریم.

ماهنامه گونه‌گون را از روزنامه‌فروشیهای زیر در پاریس می‌توانید تهیه کنید:

- 84 rue de Cambonne, 75015 Paris

- 57 rue Passy, 75016 Paris

- 49 Av. Wagram, 75017, Paris

- 44, av. général Leclerc, 75014 Paris

انتشارات خاوران 14, Cours de Vincennes, 75012 Paris

- ۷ - دانشگاه بوعلی سینا همدان
- ۸ - دانشگاه علوم پایه دامغان
- ۹ - دانشگاه صنعتی سهند تبریز
- ۱۰ - دانشگاه صنعتی همدان
- ۱۱ - دانشگاه ارومیه
- ۱۲ - دانشگاه باهنر کرمان
- ۱۳ - دانشگاه علامه طباطبایی
- ۱۴ - دانشگاه شهید رجایی
- ۱۵ - دانشگاه اصفهان
- ۱۶ - دانشگاه صنعتی شیراز
- ۱۷ - دانشگاه الزهرا
- ۱۸ - دانشگاه ولی عصر رفسنجان
- ۱۹ - دانشگاه شهید چمران اهواز
- ۲۰ - دانشگاه بیرجند
- ۲۱ - دانشگاه گیلان
- ۲۲ - دانشگاه پیام نور استان تهران
- ۲۳ - دانشگاه پیام نور استان گیلان
- ۲۴ - دانشگاه پیام نور استان قم
- ۲۵ - دانشگاه پیام نور زرین شهر
- ۲۶ - دانشگاه پیام نور گرگان
- ۲۷ - دانشگاه پیام نور آران بیدگل
- ۲۸ - دانشگاه پیام نور کاشان
- ۲۹ - دانشگاه پیام نور استان مازندران
- ۳۰ - دانشگاه پیام نور رامسر

\*\*\*\*\*

### به یاد پوران بازرگان

دو سال پیش در شب ۶ مارس ۲۰۰۷ پوران بازرگان زندگی را به درود گفت. پوران تربیتی مذهبی داشت و علاقه او به سوی زحمتکشان باعث شد تا بر علیه فشار و ناروایی بر زنان و بر ضد دیکتاتوری و رژیم سلطنتی بپاخیزد. وی به عنوان اولین زن مجاهد به سازمان مجاهدین خلق ایران پیوست. اما دایرهٔ تنگ تئوری و عملی سازمان مجاهدین و محدودیت‌های آن در عرصهٔ طبقاتی و گرایش پوران به عدالت اجتماعی برای کارگران و زحمتکشان، عامل پیوستن وی به صفوف کمونیست‌های سازمان مجاهدین در بخش منشعب و سپس به سازمان پیکار گردید. با روی آوردن به مبارزه در راه توده‌های محروم، پوران از تمام امکانات مالی و شغلی که در ایران، در رژیم سابق و در رژیم نکبت‌بار کنونی، می‌توانست داشته باشد چشم پوشید. در سال ۱۳۶۰ به دنبال یورش همه‌جانبه رژیم جمهوری اسلامی به مخالفانش، پوران